

جهان‌نمان

نامه‌ی یکی از حقیقت‌شناسان

از جزیره‌ی سیبو پایتخت جزایر فیلیپین به ایران‌شهر

این مقاله یکی از بهترین مقاله‌هاییست که درین موضوع نوشته شده و با عقاید ما کاملاً موافقت دارد و مخصوصاً در باره تولید اتحاد صمیمی میان ایالات ایران بوسیله زناشویی، آمل قلبی ما را شرح داده است.

گر به پیدایش و ترقی تدریجی و تحویلی عطف نظر کرده و تعمق کنیم، تصدیق خواهیم کرد که از بدو پیدایش تا حال، دوام و تکامل بشری را دو سبب پیش نبوده که طول زمان، سختی‌های طریق حیات، زندگی در سر درختهای کهن و یا در مغاره‌های تنگ و تاریک، گرمای ممالک حاره و خط استوا، سرماهای پی در پی ایام یخ (۱)، حملات جانورهای درنده و سموم حیوانات زاحفه، بشر را از پا در نیا نداخته و وی با بطاقت سیر در ترقی تدریجی، بمنزل حاضر که اثر سیده‌ی سحری ترقی و تعالی از افق آن پدیدار است رسیده است.

آن دو سبب مذکور که علت العلل و سبب عمده‌ی دوام و

ارتقای بشر شده عبارتند از وجود «زن» و پیدایش «دین».

چون پیدایش دین و آئین و یاوری آن به ترقی و تکامل نوع انسان از موضوع ما خارج است در این باب بمقاله اطاله نداده، سبب اولی را که وجود زن بوده باشد موضوع بحث قرار میدهیم.

در موضوع پیدایش عالم بوژه این گوی خاکی و آفرینش

اولاد آدم دران، بابلیها، مصریها، هندوها، ایرانیان، یونانیان و یهود را عقاید متعددهٔ مختلفه بوده. علمای تاریخ افسانه (۲) همهٔ این عقاید را جمع و در مجلدات متعدده تدوین کرده اند، ولی در این اواخر یعنی تقریباً از سی قرن باین طرف عقیدهٔ یهود تعمیم یافته و نفوذ عقاید دیگران را از میان برد. مخصوصاً پس از آنکه عقیدهٔ آل اسرائیل از طرف علمای ملل نصارا و اسلام قبول و تصدیق شد، دیگر جای لا و نعم برای کسی باقی نمانده و تاکنون معمول افراد دیانت‌های سه گانه میباشد. چنانکه هر یکی از ماها از حقیقت پیدایش ذی حیات در این خاکدان بجز خلقت آدم و حوا به ترتیبی که در تورات و کلام مجید مذکور است، اطلاعی نداشتیم. چون مطالب کتب سماوی و نامه‌های آسمانی، باندازهٔ درک و فهم مردمان ذکر شده است لهذا نباید این مطالب مقدسه را بازبچه شمرد و یا مندرجات آنها را با کیف و دلخواه خود معنی و تفسیر کنیم. همهٔ این نامه‌های آسمانی حسب الاقتضا و از قبیل

چون سرکار تو با کوندک فتاد ما پس زبان کودکی باید گشاد بیان شده است.

قریب بیک قرن است که علم پیدایش یا زمین شناسی (۳) یا شعبات متعدده‌اش از قبیل علم الحجر (۴) علم المتحجر (۵) علم آثار عتیقه (۶) و نژاد شناسی (۷) قدم بعالم وجود گذاشته و تا اندازه‌ای گره از کار گشاده و پس از تحقیقات طاقت فرسا احتمال داده شد که نوع انسان نیز مانند سایر جانوران به ترتیب ترقی تحویلی (۸) بعرضهٔ وجود و بحالت حاضر رسیده است.

۲ Mythologie ۳ Geology. ۴ Petrologie. ۵ Paleontology.
۶ Archeology. ۷ Ethnology. ۸ Evolution.

اگرچه اطلاعات کنونی ما ناقص و اغلبی از آنها مبنی بر احتمالات است با همه این حکما گفته اند که وجود ناقص به از عدم صرف است.

بنابراین اگر سلسله حیات را از امروزش شروع کرده و بر گردیم شاید بمنزلی برسیم که در آنجا نوع بشر را هیکل همین شکل بوده ولی قادر بر نطق و تکلم نبوده و اگر هم یا رای گفتگو داشته زبانش بیش از تلفظات انگشت شماری نبوده معلوم است در همچو حالی نه خواستگاری بوده و نه عقد و زناشوئی بلکه احتمال قوی می‌رود که نوع انسان نیز در آن زمان مانند سایر حیوانات در فصول مخصوصه جفت خویش را با رایحه و استشمام یافته و شناخته و محض اینکه زنجیر حیات بشری امتداد یا بد جفت شده سپس جدا شده و شاید باز دویم ملاقات نمیکردند چه که جنس نر مشغول شکار شده و ماده بار بسته و از روا اختیار کرده و پس از وضع حمل با دست تنها مشغول پرستاری نوزاد خود میشد. چنانکه شاهد این مسئله را هنوز در اغلبی از حیوانات اهلی و وحشی میتوان ملاحظه کرد و بنظر دقت آورد که جنس نر به گرفتاری جفت خود در گاه آبستنی اعتنائی نداشته و پس از وصول بوصول از نتیجه غفلت دارند. مهندس دانای جهان هستی مهریرا در دل مادر بودیمه نهاده که جنس نر یا خود پدر دارای آن نیست از آنرو در سنگلاخها و خارستانهای اولین منزلهای ترقی مادر بوده که خود و نوزاد شرا از انواع حملات و اقسام خطرات محافظه کرده و رشته دوام آدمی را در جهان امتداد داده است.

از این مقدمه معلوم شد که اگر مادر نیز مانند پدر به بچه‌اش بی مهر و اعتنا بودی، هر آینه نوع بشر از گرداب فنا نجات

نیافته و بمقام امروزه که اثرات دانائی و اعتدال از وجناتش پیداست نرسیدی. پس ثابت شد که امتداد دهنده رشته حیات بشری زنانند نه مردان.

طول زمان و مرور ایام و پیدایش نطق و زبان و اختراع نوشتن و خواندن و اجبار بحیات اجتماعی نوع بشر را از تیه پستی حیوانی نجات داده و بعالم انسانی نزدیک آورد تا آنکه نوع بشر نروماده‌اش جفت دائمی شده و از لذت کمک به همدیگر متلذذ گشته بعلاوه خانواده‌ها تشکیل داده طوایف و ملل بیار آوردند. این نکته نیز نگفته نماند: چون جهان هستی بدون طرح و هندسه صورت نه بسته بلکه هر یکی از زوایای وجود قبل از خلقت طراحی و مهندسی شده است از آنرو معلوم میشود که زور بازو و تهور و عشق ورزی در هر حیوان نر علی‌الخصوص در جنس بشر بی‌جهت و بدون علت نبوده. از آنکه زن‌ها فطرتاً با عصمت و پرفتن خلق شده و بقدر مردان گرفتار خیالات معاشقه و هواپرستی نبوده‌اند.

لهذا اگر در ایام گذشته و حتی در حال حاضر مسئله زناشوئی و وصلت بمیل و دل‌خواه آنان و اگذار میشد شبیه‌ئی نیست که روز بروز از عدد افراد بشر میکاست تا آنکه عدد وجود بمقام صفر میرسید از آنروست که در هنگام شروع به ساختن کارگاه وجود، مهندس دانشور محبت را در مادر و زوربازو، پردلی و عشق پرستی را در پدر که هر دو کمال کمالست ودیعه نهاد تا آنکه زنها محض حفظ و حراست و تا اندازه‌ای برای رفاه به مرد پناه برده و بخواهش‌های عاشقانه آنان سر تسلیم فرود آورند تا مقدمات وجود نتیجه دلخواه را داده سلسله حیات بشری نگسلد. مرد سیمرغی است که بجز زن او را صیادی نه و بغیر از

سرزلفش او را دامی نیست. دل مرد فولادی است پرسخت و بغیر از ضربه‌های سخت گفتار نرم زن نرم نگردد. وجود زن موجب ترقی بنی آدم است چه زن جوهر مرد را صیقل دهد. مثلاً مرد متاهل همواره در فکر آسایش عیال بوده و بشغل‌های نافع اشتغال ورزد و بالعکس مرد عذب معذب و در پی لهو و لعب می‌باشد. اگر حفظ و حراست زنها نبود در جنگها یا فشاری نکردی و در زیر سایه فتوحات، تمدن تشکیل نمیشد. زنها هستند که همیشه مردها را از اخلاق نا هنجار نکوهش و بصفات ممدوحه و ارتقاء بمقامات عالیه تحریص کنند. اجمالاً هنگامیکه معمار دانشور دره عدم را به کنار وجود اتصال داد، بار سنگین این کار نصیب زنها شد.

گر رنج پیشت آید و گر راحت ای حکیم

نسبت مکن بغیر که این‌ها خدا کند

روزهای تاریک سپری شده، نوع بشر بمکونات طبیعت دست دراز کرده، نقص و کمالش را به زیر تدقیق آورد. از ترکیب کیمیائی اجرام سماوی خبر داده، قصور و نواقص آنها را در می‌یابد. ولی افسوس که نواقص اجتماعی را نه دیده و خطاهای متعدیانه خود را نسبت به زن کوتاه نمیکند درازای این همه گرفتاریها که زنها در راه ترقی نوع بشر متحمل شده اند قوانین کلیه ملل عالم برضد حقوق و منافع آنان تدوین شده است، مگر گاه و بیگاهی دست غیب از جیب اقتدار ظاهر و بواسطه انبیای عظام باقتضای محل و مقام تشریح شریعتی فرموده و بدان واسطه حتی الامکان در انجمن اجتماعی به آنان ترفیع رتبه داده است «کسانیکه از حالت زنهای ایام فطرت قبل از اسلام را مطالعه و مراجعه فرموده اند با قوانین اسلام تطبیق کنند مطلب فوق را

تصدیق خواهند کرد» اجمالاً زن‌ها در همهٔ اقطار عالم گرفتارند، داد رسی ندارند پناه و پناهگاهی ندارند اگرچه پدر، برادر، شوهر و پسر زیاد دارند ولکن کلاً بی‌همتند و باستخلاص دختران، خواهران، مادرها و زنهای خود نمیکوشند تعدی به زن‌ها عمومی است (باستثنای اسکاندناویا و نیوزیلاند) ظلم بی‌جهت نسبت بزنان معمول به تمام ملل و دول است. ممالک چهارگانهٔ اسکاندناویا در شمال و نیوزیلاند در جنوب بخلاف معمول در خیال اصلاح نواقص اجتماعی هستند.

تعدی بحقوق زنان، حسب الاقتضای هر آب و خاکی و اختلاف عادات و اخلاق هر ملتی ضعف و شدت دارد مثلاً زنهای دهات زحمت و آزادی هر دو را پیش از زنهای شهری دارند. نظر به ترقی ملی و ترقی سیاسی زنهای ایران از قدیم الایام از زحمات شاقه معاف و از آرزو پرده نشین بوده اند اما در اروپا کار بعکس بوده. زن‌ها بایستی بکارند و بدروند و مردها بخورند و گاهی بشکار بروند. مرور ایام که هنجارش نشیب و فراز است، چرخ روزگار را وارونه چرخانده ترقی را به اروپا داده و تنزل را نصیب ایران کرد (مثل شخصی که خواب دیده بود نصفش دروغ نصف دیگرش راست بود) عظمت از میان رفته ولی حجاب که دلیل بر عظمت و بزرگی بوده هنوز باقی است و هکذا در اروپا وحشت و ذلت بدل به بزرگی و عظمت شده ولی علامات دیروز و پریروز هنوز پدیدار و آشکار است. کار روزگار و سحیهٔ چرخ دوار یا افراط است و یا تفریط از عمر میگیرد و به زید میدهد او هم غالباً سوء استعمال می نماید. پس درین گیر و داریکه در همه جا نوع زن در فشار ظلم و ستمند

زنهای ایران در چه حالند؟

رویم رفته ایرانیان چه مرد و چه زن از اغلب قوافل ترقی و تمدن بشری که در سبیل ترقی و تکامل اند عقب مانده اند و علت این عطالت را هرکسی به سبب توضیح داده و بمانعی یا خود موانعی نسبت می‌دهد. و همچنین باین بازماندگی از رفقای سفر هرکسی نامی داده و بعبارتی تعبیر کند مثلاً جهالت زنها، تنزل اخلاقی و معلول النسل شدن بواسطه نادانی والدین یا خود غلبه اسلام و اعراب به بهدینان و ایرانیان. ما بهیچیک ازین عقاید مذکوره همراهی نداشته و پس از اقرار به عقب افتادن خودمان توضیح می‌دهیم که اولاً معنی حقیقی تنزل چیست. اگر مقصود از تنزل، تنزل سیاسی و مقام است همچو تنزل قابل اهمیتی نیست. فرض کنیم علامه‌ای رئیس يك دار الفنونی بود و امروز معزول شد. آیا این تنزل مقام دلیل تنزل علم و لیاقت اوست یا خود این تنزل مرتبه، نتیجه گردش روزگار یا خود قانون عالم هستی میباشد که به تعبیر نشیب و فراز، ابتدا و انتهای نسبی یا خود قوس صعود و قوس نزول مذکور آمده است.

اگر مقصود از تنزل ایرانیان تنزل دماغی است اولاً ایرانیان تنزل دماغی نکرده و دردانش و لیاقت فطری از دیگران عقب نیستند. چه ما می‌بینیم، شاگردان ایرانی در دارالفنون‌ها و دانشستانهای ملل خارجه با شاگردان بومی در یکجا تحصیل کرده و اگر در لیاقت و ذکاوت به بومیها برتری نداشته باشند از آنان نیز کوتاه نمی‌آورند. ثانیاً بموجب تحقیقات علمای فن، ثابت شده که اخلاق و عادات یکفر نتیجه اخلاق و عادات والدین خود نبوده و از همه نیاکان خویش بارث دارد که بتدریج نسل بعد

نسل افزوده شده و امروز اخلاق شخصی و اخلاق ملی را تشکیل می‌دهد. دکتر وال (۹) در کتاب خود مسمی به «جنس و جنس پرستی» (۱۰) در صفحه ۳۰۴-۳۰۶ می‌گوید که اخلاق و قوه دماغی ما ابداً بوالدین ما ربط نداشته بلکه نتیجه مجتمعه قوای دماغی نیاکان ما میباشد مثلاً هر یکی از ما يك پدر و يك مادر داشته‌ایم و هر یکی از والدین ما دو نفر والدین داشته‌اند باز هر یکی از آنها نیز دو نفر والدین داشته‌اند در سه پشت اجداد ما چهار ده نفر میشوند. پس اگر بدین منوال سلسله اجداد را منشعب کرده و امتداد دهیم و دو هزار سال عقب رویم در این مدت نیاکان ما به دویست و هشتاد و هشت کاترلیون بالغ خواهد شد. سپس دکتر وال به حساب مذکور انواع تخفیفها داده و در همه جا در تخفیف دست بالا را گرفته و ثابت میکند که اجداد در عرض دو هزار سال کمتر از سه ملیون اشخاص نخواهد شد و اخلاق و قوه دماغی يك نفر نمونه اخلاق و لیاقت سه ملیون قوس میباشد.

پس ما ایرانیان، اولاد کسانی هستیم که دو سه هزار سال پیش از این بعالم تمدن حکم فرما بودند و اثرات آن بزرگی و مهتر منشی هنوز در دهات ایران پیداست تا چه رسد باهالی سواد اعظم و شهرهای بزرگ. پس در اینصورت تنزل سیاسی چند قرن یا خود چند پشت جهالت پدران و مادران دارای چه اهمیتی است که بقوه دماغی ایران تنزل دهد یا خود آنان را معلول النسل کند و نه تنزل چند صد ساله میتواند ترقی دماغی يك ملت را که نتیجه مجتمعه چند هزار سال میباشد محو و نابود کند. ایران و ایرانیان، مثلشان مثل آب را کد صافی میماند که اگر همتی بذل

۹ O. A. Wall,

۱۰ Sex and sex Worship (Phallic Worship).

شده و خاشاک اختلاف از پیش سیل کمال و ذکاوت فطری ایران و ایرانیان بر داشته شود آب مضاف مجتمعه جاری شده و پاکی و لطافت اولیه را پیدا کرده و در اندک مدتی ابداً از کدورت موقتی اثری نخواهد ماند.

ثالثاً شبهه را قوی گرفته و از ملل دیگر خجالت نکشیده و اقرار بقصور کرده و بگوئیم که ایرانیان در ضمن این بیست سال دوره آزادی نسبی خودشان، از لیاقتیکه بخرج داده اند و از آنکه در روز روشن در پای تختشان نماینده دولت بی طرفی چون امریکا را در مجمع عام کشته و شرم نکنند چنین نتیجه توان گرفت که در واقع شاید ایرانیان تنزل معنوی کرده و از پایه خرد و لیاقتشان کاسته و معلول النسل شده اند و حتماً این مرض مزمن محتاج معالجه و حکیم حاذق میباشد.

آیا عقیده جوانهای درس خوانده و تکمیل شده و پیران جهان کشته دنیا دیده آنست که سبب این تنزل و قهقرای ایرانیان فقط زنهای ایرانند و لا غیر؟

بلی اغلب زنهای ایران از خارج اطلاع نداشته و بیش از چند خانواده و همسایه جانی را نمی شناسند و اقرار داریم که اگر خطی و نامه معاشقه از شوهرشان برسد به مکتبدار محله برده در خواست خواندن و نوشتن جواب میکنند. تقصیر این بی سواد و نادانی آنها کیست؟ آیا خودشان فطرتاً از تحصیل گریزان و از مدرسه ها رو گرداندند یا خود پدرهایشان نمی خواهند که دخترانشان تحصیل کنند که مبادا جا دو گر شوند و یا به حاجی زاده همسایه معاشقه کرده و نامه نویسند. بلی زنهای ایران زود افتاده و پرمرده میشوند و در سن سی سالگی در جزو پیره زنهای و خاله ها بشمار آیند و در این سن بزک و زینت را نیز عار

داند قبل از این سن نیز از پدر و مادر یا خود خواهر بزرگ و شوهر خجالت کشیده بر خود رواندارند و نتیجه همه اینها جوان مرگیست. میتوانید بفهمید کی مسئول این مرگهای ناگهانی است؟

زنان ایران، گیس شان زود سفید و چهره شان زود زرد میشود آیا علتش را غیر از غصه متعه جناب حاجی و محبوبه (مترس) سرکار خان میدانید؟

آری در ایران اطفال از آبله و درد گلو بیشتر از ممالک اروپا تلف میشوند و آنهاست که از بلندی اقبال یا از کلفتی پوست زنده میمانند از نا پاکی آبهای خوراکی و کثافت حمامها بلکه کوچه ها و خانه ها یا کچل میشوند یا خود دانه سالک، زردیش، رشته، پیوک و زخم خرما گونه هایشان را مجدر و معیوب میکند. آیا اینها تقصیر مادرهایشان میباشد که در تبریز چاه آرتیزن زرده اند تا پدرها آبهای گرم افتاده آب انبارها را بخانه نیاورند و در بوشهر آب خيگهای کثیف را استعمال نکنند؟

آیا تقصیر مادرهاست که در بارفروش و ساری آب آفتابه طهارت و آب کوزه قلیان و آب طبخ را از آب راكد حوض که ششماه بششماه عوض نمیشود بر میدارند یا همه زنها در ممالک متمدنه اروپا معمار و مهندسانند؟

و نیز بواسطه تابش مخصوص شعاع آفتاب بملك ایران و از عدم استعمال کفش و یا برهنه گی کودکان چشمهایشان درد ناک و گاهی نابینا میشوند. آیا وظیفه مادران است که برای اطفال کفش بخرند یا خود تحصیل عینک بندی کرده و شیشه مخصوصی اختراع کنند که از ضرر تابش آفتاب جلوگیری کند و یا همه اینها را در اروپا و آمریکا زنها عهده دارند و همه شان حکیمه و طبیبه



مدار افتخار ایران، خانم پالسی پآوری، دختر دستور بزرگ پارسیان
بمبئی

این خانم چندینست در دارالفنون کولومبیا در شهر نیویورک آمریکا در زیر تعلیمات پروفیسور ویلیام جکسن، شرقشناس معروف که در تاریخ و السنه و مذهب قدیم ایران اختصاص کامل و تألیفات مفید دارد، مشغول تکمیل تحصیلات و تدقیق اوضاع و طرز خانه داری و تربیت اطفال و زندگی خانوادگی آمریکا میباشد و بنازگی از طرف انجمن «جکسن هال» که در دارالفنون، تأسیس شده بسبب افتخاری خزانه دار کل انتخاب شده است.

همت و سر بلندی این خانم دختر پالسی که پس از هزار سال دور افتادن اجدادش از خاک ایران، هنوز نور ایرانیت در پیشانی او نمایان و آتش عشق ایران در دلش فروزان است شایسته هر گونه ستایش و پیروی از طرف خاندانهای ایران میباشد

هستند؟ جواب همه این سؤالات را از مرد و زن بانصاف خوانندگان ایران‌شهر و اگذار کرده و می‌گذریم.

آقای شفق در مقاله غرای خودشان موسوم به «زناشوئی با خارجه» فاصله ایران و اروپا را در راه تمدن و ترقی پانصد سال تخمین زده اند و از قراین حالیه بی حق هم نیستند و چنانچه در همین مقاله بعقیده بعضی از آقایان اشاره فرموده اند که اینها علاج ایران را در مزاجت با زنهای بیگانه میداند تا آنکه ایرانیان دوباره زندگی زسر گیرند. بدیهی است همچو اشخاصی که مزاجت با خارجه را دوی درد میداند نه پیموده به دریا زده‌اند چنانچه در اولین نمره یکی از مجله‌های فارسی شخصی رقص «شیمی» را بیان کرده و دیگری آمرانه بایرانیان خطاب کرده و میگوید که می‌خواهیم ایرانیان را اروپائی کنیم. معلوم است سلیقه شخصی جزو آزادی طبیعی وی میباشد و کسی را حق مداخله نه، بشرط آنکه سلیقه او باعث زحمت دیگران و مانع آزادی همکشان نباشد. وقتیکه هوا پرستی را بنوع پرستی آمیخته و کار را بجائی رساندند که اخلاق ملی در خطر شد دیگران نیز حق دارند که اعتراض کرده و بگویند که «آقایان رقص شیمی مالتان و اروپائی شدن مبارکتان باشد ما را بحال خود بگذارید ما می‌خواهیم ایرانی بمانیم».

ژاپونیهائیکه در آمریکا در ایالت کالیفورنیا مقیمند و تبعه آمریکا هستند با دختران امریکائی «یعنی از جنس سفید» زناشوئی نمی‌کنند. ژاپونی‌ها نژادشان از عرق اصفر یا خود از جنس زرد و یکی از طوایف مغولی میباشدند هیکلاً مردمان کوچکی هستند و تقریباً پنج پا قد معمول مردهای ژاپونی میباشد. اگر موزونی اندام و خوشگلی صورت را از جنس سفید میزان قرار دهیم در

اینصورت زنهای ژاپونی ابدأ خوشگل نبوده حتی وجه تناسبی با زنهای سفید نداشتند مع هذا جوانهای نورسیده ژاپونی که آمریکائی و تبعه آمریکا هستند و از رقص شیمی هم بهره وافر دارند با دخترهای آمریکائی مزاجت نکرده و هر ساله سه الی چهار هزار دختران ژاپون به کالیفورنیا خواسته و زناشوئی میکنند. این مسئله هم شاید یکی از علل عمده بوده که دولت امریکا عاقبت بینی کرده و ژاپونیان را از امتیاز مهاجرت مستثنی کرده است.

گفتیم در صورتیکه میزان خوشگلی را از جنس سفید و آریائی قرار بدهیم از حیث خوشگلی مناسبتی در بین زنهای ایرانی و ژاپونی نخواهیم یافت یعنی زنهای ایرانی همه گونه تفوق را دارند بعلاوه حال زنهای ایرانی خیلی بهتر و موقرتر از زنهای ژاپونی میباشد. اخبار اقتصادی ژاپون گاهی بخود بالیده و افتخاز میکنند که همه ساله بواسطه عدم استعمال کفش زنانه (یعنی کفش چرمی که در سایر ممالک مرسوم است) در ژاپون چندین میلیون «ین» منفعت ملی ایشان است چونکه زنهای ژاپونی از غنی تا فقیر يك جورایی از چرم سفید که يك انگشت برای انگشت بزرگ پا دارد پوشیده بعد نعلین تختهئی که يك بند سه گوشه به نوک نعلین و بجانبش اتصال یافته یا کرده و بعد نعلین را بمیان انگشت بزرگ میکنند که در چین راه رفتن عقب نماند. لهذا این جوراب چرمی و بند نعلین پای زنهای ژاپونی را شیه به سم شتر میکند. زنهای ژاپونی در هنگام گردش با مردها باید از عقب شوهرانشان بروند و در چین ملاقات زنها ولو مادر و جده بوده باشند باید بمرز «گرنش» و تعظیم کنند. ولی در ایران مادر را می پرستند و جده و مادر وزن ستایش کنند بعلاوه زنها را هم مجبور به پوشیدن نعلین تختهئی نمیکند. پس معلوم شد که تنزل و ترقی يك ملت در

مملکت فرق عمده به آزادی و اسارت زنان آنجا نداشته و فقط اخلاق و عادات ملی است که موروث از نیاکان آنان است و مسئول اسارت و آزادی افراد زنان میباشد.

علاج و درمان درد ما چیست؟

ایران مملکتی است وسیع و بزرگ، بعلاوه این، از نداشتن راه آهن و عدم تسهیلات مسافرت و قلت آمد و شد، وسعت و مساحتش را پیش از آنچه که هست مجسم و مصور کند و اهالی این ملک هم خیلی کمتر از آنچه که بایستی باشد، هست. از عدم مراوده و الفت در بین ایالات و شهرهای ایران تقریباً زبان و لهجه هر ایالت نزدیک است که مستقل شده و به اهالی ایالات یا شهرهای دیگر غیر قابل فهم شود.

چنانچه زبان ایرانیان نزدیک است شیرازه‌اش از هم پاشد، همینطور است هیکل و هیولای ما. اگرچه ما ایرانیان اعم از کیلانی، مازندرانی، لور و خراسانی، اهالی ایالت پارس یا خود آذربایجانی از یک قوم و منسوب یک نژادیم؛ اگر تحقیقات خود را در این باب عمیق‌تر کنیم، ایرانیان امروزه اولاد ده ایل قدیم آریائی هستند که پس از ترقی قومیت و سیاستشان (اعم از سلطنت طوایف شمالی، شرقی یا خود جنوبی بوده باشد) با هم متحد و یک آریائی ایرانی و یا فارسی تشکیل دادند.

و ما اولاد این ملت مستقل هستیم. با همه این از عدم مراوده و الفت در بین شهرها و از عدم آمیزش و ازدواج در بین ایالات، اهالی هر شهر به یک هیولای مخصوصی بیار آمده‌اند. از آنرو بهم‌دیگر یا نظر بیگانه نگاه کرده و مضمون کوه کنند (و حق هم دارند چه که زبان مختلف، رنگ مختلف، کلاه مختلف،

کفش از گیوه تا یمنی مختلف، لباس مختلف، هیکل و شکل مختلف، عادات و اخلاق مختلف، حتی غذاهم مختلف در این صورت چگونه بهم‌دیگر با چشم یک جهتی و یگانگی نگاه کرده و خود را یک ملت مستقل بدانند) بواسطه علل فوق اهالی ایران از حیث رنگ و پوست نیز مختلف و رنگین هستند. نمونه سبزه هندوستانی سیاه افریقائی و سفید اروپائی در ایران یافت میشود. پس ملتیکه دارای این قدر اختلافات طاقت فرسا بوده باشد پایدار نخواهد ماند و با یک انقلاب جزئی در روزگار در میان ملل دیگر محو و مستهلك خواهد شد.

آقایان و خانم‌ها بهتر است از این حق گوئی ما اوقات نلخ نشوند. تاریخ گذشتگان شاهد و گواه مقالست.

علاج این امراض مضمنه و دردهای کوناگون در درجه نخستین در بظر ما کاشتن تخم محبت در مزرعه قلوب افراد ایرانیان است اگر این کار صورت نگیرد یقین است که نه ایران ماند و نه ایرانی و نه زن ترقی خواهد کرد و نه مرد. مقصود ما از محبت نه آنست که امروز کور کورانه در میان احزاب سیاسی مشهور است، بواسطه حفظ مناسبات سیاسی نام مهر و محبت را به وطن و اهالی وطن موقتاً الحاق کرده بازار گرم می‌کنیم و همینکه فرصت بدست افتاد از ریختن خون و یغمای اموال هم‌دیگر خود داری نکنیم.

اگر توانستیم غرضهای عارضی را بدرود گفته و ایرانی را محض اینکه ایرانیست، قطع از اینکه فقیر است، غنی است، درویش است یا خان است، سبز است و سیاه است یا سفید است، از غرب است یا از شرق است از جنوب است یا از شمال است، دوست داشته و بنظر ملیت و برادری بهم‌دیگر نگاه کنیم به پایه

اول ترقی و تکامل قدم گذاشته‌ایم والا بهتر آنکه بخود و به دیگران زحمت ندهیم که این کشتی بادبان دریده و سکان شکسته بساحل نجات نخواهد رسید. بدون محبت معنوی به همدیگر هر اقدامی کرده و هر سعی مبذول داریم از قبیل نوشداروی پس از مرگ سهراب و سرخاب و یا غازه بچهره آبله دار دختر ناینا خواهد بود.

دویم: دوی درد اختلاف ما در تشدید روابط خویشاوندی بایالات و شهرهای دور دست میباشد. مثلاً کرمان داماد خراسان و شیراز عروس طهران گشته و بالعکس و همچنین اصفهان با آذربایجان و کیلان عقد ازدواج به بندند. تا آنکه بواسطه این وصلت و خویشاوندی یگانگی و محبت از میان رفته باز آمده، یکدلی و یکجهتی، یکرنگی، یکنزبانی و یک قومی ما عودت نماید. علمای علم نباتات ثابت کرده اند که اگر دو درخت هم جنس را ولو آنکه به همدیگر مزیتی نداشته باشند به همدیگر پیوند کنند نتیجه این پیوند ترقی هر دو درخت خواهد بود، شاهد این مسئله بیش از آن است که محتاج بذکر شود.

پس در این صورت طولی نخواهد کشید که بواسطه این وصلت و خویشاوندی ایرانیان از وضع و اخلاق، اغذیه و عادات همدیگر اطلاع کامل یافته و انس معنوی پیدا خواهند کرد و باغذیه همدیگر نیز عادت کرده دیگر به «برشدوک» همدان و «شولی» یزد، «میگوی» بوشهر، «معیابه» (ماهی آبه) لار، «کته» کیلان و مازندران «خشل» آذربایجان مسخره و مضحکه نخواهند کرد. و اگر از یزد به تبریز و از رشت به دزفول روند، خود را غریب نخواهند دانست.

سیم: آنکه اگر این اقدامات اتحاد انگیزانه به همه ایالات

ایران واجب است به ایالت آذربایجان واجب فوری است تا بواسطه این وصلت و آمیزش زبان از دست رفته نیاکان آنان بدست آمده و خواری کنونی را که بواسطه ترکی زبانی برایشان حاصل است دفع و رفع کنند.

مقصود ما این است که تا وقتیکه اتحاد معنوی و ظاهری در میان ملل و دول حکم فرما نیست و تا وقتیکه اقوام و طوایف با هم برادر و شریک درد یکدیگر نشده اند، تا وقتیکه يك زبان بین المللی اختراع یا اختیار نشده است، هر ملتی باید به ترقی زبان و ادبیات خویش بکوشد و تا ممکن است ملت خود را یکدل و یکجهت و یکزبان نگاه دارد. و هكذا در مدارس و مکاتب آذربایجان، دبستانیانرا بفارسی حرف زدن و سخن گفتن وادارند تا بلکه بتدریج آذربایجانیان فرق فیما بین کاف فارسی و کاف ترکی را در یافته و در زبان خود بادای مقصود مسلط شوند.

چهارم: از نقطه نظر مزاجت و زناشوئی: چه دختر، چه پسر، پس از رسیدن بحد بلوغ و رشد بیگانه را به پسر عمو و دختر عمو ترجیح میدهند چونکه از طفولیت رفیق بازی و شریک بازیچه بوده و آنچه که دیدنی و ندیدنی بوده از همدیگر دیده اند. از آنرو نه فقط خویشاوندان بلکه همسایه‌ها بهم‌دیگر جلوه جفتی ندارند، لهذا بیگانه را که در طفولیت نه دیده و با هم بازی نکرده اند در مزاجت به بیگانه ترجیح میدهند. گذشته از این به عقیده علمای طب، همه افراد بشری دارای مرض جنون هستند که آن جنون را میتوان به جنون عشق یا جنون مزاجت ترجمه کرد (۱۱) اثرات این جنون همین‌ها هستند که ذکر میشود: مثلاً دور را به نزدیک، لاغر را به فربه، موی سیاه را

به زرد، صورت اهل‌لجی را به مدور، چشم فیروزه‌ای را به میشی و بالعکس ترجیح می‌دهند. از آنرو اگر شوهر و زن نکات دقیق آرزوهای خود را در جفت خویش بیند شکی نیست که آن‌صورت ابدی و آن مزاجت موجب نیکبختی طرفین خواهد شد. لهذا اگر از ایالات دور دست، مزاجت کند آتش جنون مذکور در فوق بآسانی فرونشسته و اسباب نیکبختی را متضمن خواهد بود.

اجمالاً آنکه فلسفه را دامنه وسیع و ظلم را چنگال تیز است. پس مقصر کردن یکی و دفاع از دیگری، بحال ما نتیجه و نفع نداشته و ندارد، مقصود ما در این مقاله نه حمله بر مرد بوده و نه دفاع از زن نه طرفدار ازدیاد «رشک» در کیس خاله زینبیم و نه بر علیه صیغه جناب حاجی بوده و نه بر ضد محبوبه (مترس) سرکار خان و نه در خیال فرا هم آوردن مجلس رقص شیمی هستیم و نه در آرزوی فرنگی ماب کردن ایرانیان. مقصود عمده ما ترقی نوع بشر است چه سفید چه سیاه و آرزوی ما ترقی و تکامل ایرانیانست چه مرد و چه زن. لا جرم تا ایرانیان از مرد و زن دست کمک بهم نداده و برای ترقی و تکامل اخلاف خود همی نکنند نوشتن اینگونه مطالب اثری نخواهد داشت و نمری نخواهد بخشید و از حالت حاضره ایران امیدوار توان شد که بتواند خرق حجیات تعصب و اوهام کنند. پس:

شرح این خوبان و این سوز و جگر

این زمان بگذار تا وقت دگر

سیبو (جزایر فیلیپین) اوکتوبر ۱۹۲۴

میرزا حسین طوطی مراغه‌ئی